

مشهور است که او را روزی که در بوریا پیچیدند و سوزاندند، این بیت مناسب حال خود می‌خواند .

شعر

گرفتم خانه در کوی بلا در من گرفت آتش

کسی کو خانه در کوی بلا گیرد چنین گیرد

جلوس شاه دین پناه شاه طهماسب بر تخت سلطنت^۱

در چاشتگاه روز دو شنبه نوزدهم رجب پیچین ٹیل ، حضرت دین پناه

ظل الله که خلف خاقان اسکندرشان [ابو المظفر شاه اسماعیل بهادر خان]^۲ است

بر سریر سلطنت نشست . در آن وقت ، سن مبارکش ده سال و شش ماه و بیست^۴

روز بود .

شعر

طهماسب شاه عالم کاز نصرت الهی جابعدشاه غازی بر تخت زر گرفتگی

جای پدر گرفتگی، کردی جهان مسخر تاریخ سلطنت شد ، جای پدر گرفتگی،

امرای عالی تبار و وزرای عالی مقدار کمر خدمت بر میان بسته بر جای

خود ایستادند .

شعر

ستادند شهزادگان سپاه چو شاهان شطرنج در پیشگاه

صدور خرد ور در آن انجمن تشستند چون گل به صدر چمن

و سایر اکابر و اصاغر بر اطراف بارگاه سپهر اشتباه قرار گرفته [چشم و

۱ - م : ذکر جلوس سلطنت شاه طهماسب حسینی صفوی که تا عالم هست برقرار باشد.

۲ - م : فقط

۳ - م : بیست و سه روز

کوش به اشارت آن حضرت نهادند. [۱] و مناظم دین و دولت و کار ملک و ملت رونق تمام گرفت. باز از نو پادشاهان را پدید آمد سری.

شاه دین پناه اعیان و امرا را به عوطف پادشاهان و عوارف خسروانه اختصاص نموده همه را خاطر جوئی کرد و زمام امور مملکت را به دیوسلطان روملو رجوع نمود و نظارت دیوان اعلیٰ را بعد از احراق جلال الدین [محمد]^۱ به قاضی جهان فزونی تفویض کرد و امیر قوام الدین حسین [اصفهانی]^۲ را در امر صدارت با امیر جلال الدین [محمد استرآبادی]^۱ شریک گردانید و در آن زمستان در تبریز قشلاق نمود و حکومت خراسان را به طریق سابق به دورمش خان حواله کرد.

عبید خان بن محمود سلطان [برادر زاده شیبک خان بود. بعد از فوت محمود خان]^۲ در بخارا حاکم شد.

بعد از قتل شیبک خان، داعیه تسخیر خراسان داشت و از بیم حسام خون آشام خاقان اسکندرشان دندان طمع به ناکام در کام او شکست و به مملکت بخارا قناعت نموده و به جای خود نشست. در این سال، به اتفاق خانان چنگیز و ازبکان فتنه انگیز، از آب آمویه عبور کرده متوجه خراسان شد. چون این خبر به هرات رسید، تیمور اوغلی^۳ و حسین میرزا و خواجه حبیب الله و سایر غازیان دولتخواه به مجلس خان عالیجاه رفته بر بساط مشورت نشستند. خاطر ایشان به تحصن قرار یافت. ضبط دروازه فیروز آباد به خواجه حبیب الله قرار گرفت و دروازه عراق را تیمور اوغلی مستحکم گردانید. حسین میرزا برادر خان دروازه ملک را مضبوط گردانید. دورمش خان با جمع غازیان در نزد سام میرزا ساکن گردیدند، تا نسبت ایشان با دروب و بروج علی السویه باشد که از

۱ - م ندارد

۲ - س ندارد

۳ - م، ن : سمور اوغلی

هر طرف که مدد احتیاج باشد به زودی تواند رسید .

روز دیگر، کوچم خان و عبید خان و سایر سلطانان به نواحی آن بلده فرود آمدند و کوچم خان در قریه شادمانه^۱ نزول نمود و عبیدخان و بخارائیان در باغ آهو قرار گرفتند . سونجک سلطان ، باجمعی بهادران، در باغ مراد لنگر انداخت و ابو سعید سلطان در قریه مران^۲ قبه بارگاه بلند ساخت . حاصل آن که نفس بلده هرات را ازبکان ستمگر مرکز وار در میان گرفتند .

بیت

به کرد هری حلقه بست آن سپاه چو هاله که گیرد فرو کرد ماه
 آنگاه ازبکان بد نهاد متوجه دروازه فیروز آباد شدند و ملازمان خواجه
 حبیب الله و سایر سرداران سپاه با سواران رزمساز و پیادگان تفنگ انداز از
 محلات بیرون خرامیدند و به باد جرأت نیران جنگ را مشتعل گردانیدند و
 به ضرب تیر و تفنگ ایشان را مغلوب گردانیدند و روز دیگر عبید خان و سایر
 ازبکان سوار شده قریب به کوچه بند آمدند . غازیان ، به ضرب تفنگ مرکه
 آهنگ ، ایشان را متفرق گردانیدند .

شعر

ز هر گوشه ابر تفک ژاله زای چه ابری که از ژاله شد جان ربای
 در آن اوقات، به کرات جنود ازبکیه و دشمنان خاندان صفویه به میدان
 کارزار آمدند . هر کرات، آن گروه بی غیرت شکست یافته خائباً خاسراً باز
 می گردیدند . چون ازبکان را تیر مراد بر هدف مقصود نرسید و صبح سعادت از
 افق طالعشان ندید ، از در صلح درآمده حلقه موافقت جنبانیدند . کوچم خان

۱- م ، ن : شایمانه - م : شامیانه - تصحیح براساس جغرافیای حافظ ابرو (قسمت

هرات) چاپ بنیاد فرهنگ ص ۸۱ ، ۱۹۰ . دهی است از بلوک آلنجان .

۲- م : برار - نامی چنین در جغرافیای حافظ ابرو نیافتم .

نشانی به دورمش خان فرستاد. مضمون آن که ترك عناد و نزاع کرده از شهر بیرون آید و مقالید بلده تسلیم نماید که در سلك امرای این جانب اندراج یابید. چون دورمش خان از مضمون نشان واقف گشت، نشانی^۱ از زبان سام میرزا به کوچم خان فرستاد به این مضمون:

« عمدة الخواقین کوچم خان به عنایت شاهانه مستظهر بوده بداند که نشانی که به اللهم دورمش خان فرستاده بودی به نظر ما در آمد. از تو به غایت عجب است که با وجود دیدن معارك و طی مسالك و تجربه در امور و اختلاط با امثال این امور استدعا می نمایی. باید که در روز کوچ نموده به جانب ملك خود روی و از غضب تیغ بندان در گاه شاهی اندیشیده در حفظ ناموس خود باشی. »

به اشارت دورمش خان نشان را روانه کوچم خان گردانیدند. پس از اطلاع مشارالیه به مضمون مسطور باز در جنگ آمد. روزی دورمش خان، با فوجی از مخصوصان، بر فراز برج میرزا احمد سلطان که مشرف به باغ مراد بود بر آمد و جمعی از ملازمان به سرداری قرا ایشیک به جانب باغ مراد فرستاد و عساکر ظفر شعار [بر سمند تیز رفتار سوار شده به طرف باغ مذکور به حرکت آمدند. چون به باغ سفید رسیدند، که محل پاسبانان ازبکان بود^۲] جنگ عظیم واقع شد. ازبکان خونریز از دست شامیان پر ستیز راه گریز پیش گرفتند. دلاوران سفاک و غازیان بی باک از باغ سفید گذشته تا به در باغ مراد راندند و یکی از دلیران به ضرب گرز گران در باغ را شکسته قضا را در آن وقت عبیدخان [نزد سونچک محمد سلطان آمده بود و با یکدیگر صحبت می داشتند که فوجی از ازبکان سراسیمه و مضطرب نزد ایشان آمده گفتند که بر خیزید که لشکر قزلباش

۱- م: پروانچه.

۲- م ندارد

و شامیان از روی پر خاش زور آورده به باغ آمدند. سونجک محمد سلطان [از روی اضطرار در جوی آفتاب افتاد. عبید خان از بیم تمام خود را به اسب رسانیده به طرف معسکر خود گریخت و غازیان از همان جا باز گشتند. چون جلادت و دلیری چنین از غازیان صادر شده معلوم از بکان گشت که گرفتن هرات به جنگ از مقوله ممتنع است کوچ کرده روانه بلاد خود شدند.

۱

گفتار در قضایایی که در سنه احدى و ثلاثین و تسعمایه واقع شده

در این سال، در میان دیو سلطان روملو و کپک سلطان استاجلو به واسطه وکالت غبارنقار ارتفاع یافت.

چون ملازمان دیو سلطان در چخور سعد بودند، از امرای استاجلو تنزل کرده رخصت رفتن خراسان و مقابله کردن با ازبکان حاصل نموده روانه بیلاق لار گردید

چون پرتو وصول بر بیلاق مذکور انداخت، چوهه سلطان تکلو والی کلهر و علی سلطان ذوالقدر اوغلی حاکم شیراز و قراجه سلطان تکلو تیولدار همدان و سایر امرای عظیم الشأن نامه در قلم آورده مضمون آن که ما باخیل و سپاه به امر شاه دین پناه بر سر ازبکان کینه خواه می رویم. می باید که آن عزیزان طریق اتحاد و یگانگی را منظور داشته عسا کر خود را جمع آورده در بیلاق لار به اردوی ظفر شعار ملحق گردند و قاصدان را به جهت رساندن کتابات در حرکت آورد. در آن تابستان در آن جا بیلاق نمود. حکام مازندران و هزار جریب و رستمدر ملازمان خود را با تحفه بی شمار به درگاه آن امیر عالی تبار ارسال کردند. امرای نامدار با سپاه بسیار در بیلاق لار به وی ملحق شدند. دیو سلطان به لوازم طوی

و پیشکش پیرداخت . اقداح ارغوانی از دست ساقیان کمالعذار دایر گشت و
[خنیاگری]^۱ مغنیان طرب ساز و الحان مطربان خوش آواز از عشرت خانه
ناهید در گذشت .

شعر

ز نغمه سرایان زهره نوا فرشته به چرخ آمد اندر هوا
زهر سو بتمی جام نابی به دست گرفته مهی آفتابی به دست
مغنی چو دف را به دستان گرفت نی انگشت حسرت به دندان گرفت
چو زلف پری پیکران تار عود ز جان حر یفان بر آورد دود

و نشانهها نوشته به مهر^۲ شاه دین پناه رسانیده همراه آورده بود . به کاشان
وقم و سایر ولایت عراق فرستاد و جبه و جوشن آورده به ملازمان امرای بخش کرد
و به دانه انعام و احسان مرغ دلایشان را رام گردانید و مجموع تابع او گردیدند.
به امرای گفت که شاه دین پناه متوجه تربیت و رعایت من بود . کپک سلطان افساد
کرد . بنا بر آن از آن دیار بیرون آمدم . از شما می خواهم که از صمیم قلب کمر
امداد بر میان بندید تا منصب و کالت را از وی انتزاع نمایم . امرای با وی موافقت
نکردند و به جانب تبریز به حرکت آمدند . کپک سلطان، چون از توجه ایشان
خبردار گردید ، با مقربان خود مشورت نمود . قارنجه بیک گفت دیو سلطان مرد
ناحق شناس و بی وفاست و با وجود چندان عواطف و اشفاق که از شاه دین پناه
در باره او به وقوع انجامید ، طریق کفران نعمت را مسلوك داشته نسبت به [حضرت
شاه^۳] این نوع سلوك می کند . صلاح در آن است که تو کل بر کرم خداوند

۱ - تصحیح قیاسی - س : خنیان - م ندارد . ج ، ن : مغنیان طرب ساز - خنیان
طرب ساز الحان .

۲ - م : مهر مهر آثار .

۳ - س : این حضرت .

ملك بخش کرده از غلبگی ایشان اندیشه نشمایم و به استقبال شتافته ابواب جنگ و جدال بر روی ایشان کشاییم. کپک سلطان این سخن را رد کرده گفت ما هر دو از غلامان شاهیم و از محبان این در گاهیم. با یکدیگر نزاع نمی کنیم. بعد از آن، دیوسلطان را تا تر کمان کنندی استقبال نموده به اتفاق متوجه در گاه عالم پناه شدند و در چرنداب شرف ملازمت یافتند. [دیوسلطان قارنجه بیک استاجلو و نارین بیک قاجار را که خمیر مایه آن فتنه بودند به قتل آورد] ^۱ و قاضی جهان را گرفته به قلعه لوری ^۲ فرستاد و کپک سلطان را با جمیع استاجلویان روانه غزای گرجستان گردانید و بعد از رفتن ایشان، [تیول که متعلق استاجلو بود قطع گردانید] ^۳. کپک سلطان به واسطه ترك مخالفت چشم آن می داشت که دیوسلطان او را در وکالت شریک خود گرداند. اما، این اندیشه از حیز قوت به فعل نیامد.

شعر

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا

وز هر دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا

وقایع متنوعه

در این سال، نظارت دیوان اعلی را، شاه دین پناه به امیر جعفر ساوجی حواله نمود و اندر این سال چوهه سلطان مهر به جای کپک سلطان زد ^۴.
و هم در این سال، قشلاق در تبریز واقع شد.

-
- ۱ - م: [دیوسلطان در همان مجلس گفت که قارنجه بیک استاجلو و نارین بیک قاجار را به قتل رسانیدند چرا که خمیر مایه آن فتنه و فساد بودند.]
۲ - س، نوری
۳ - م: [هر تیولی که متعلق به استاجلو بود تمامی را برید و قطع فرمود.]
۴ - م: [... زد به واسطه ترك مخالفت] .

متوفیات

در این سال ، دورمش خان بن عبدی بیک شاملو درهرات وفات یافت .
 شاه دین پناه حکومت هرات را به برادر^۱ او حسین خان عنایت نمود .
 در این سال ، علی سلطان والی شیراز از این عالم فانی به جهان جاودانی
 شتافت . شاه دین پناه حکومت آن دیار را به مراد سلطان ذوالقدر شفقت نمود .
 امیر جمال الدین محمد استرآبادی صدر از جمله تلامذه مولانا جلال الدین
 محمد دوانی بود . بعد از آن در هرات ، در خدمت مولانا شیخ حسن محتسب شرح
 طوابع^۲ مطالعه فرموده آخر صدر خاقان اسکندرشان شد . چنان که مذکور گشت .
 و میرزاشاه حسین با وی در مقام کدورت سلوک می نمود . بنا بر آن ، امیر غیاث-
 الدین منصور را به پایه سریر اعلی طلب کرد تا او را با وی شریک گرداند . اما
 به وقوع مفرون نشد و مکرر آمیانه ایشان مباحثه واقع شد و چون مطایبه و هزل بر مزاج
 امیر جمال الدین محمد غالب بود ، مباحثه را به ظرافت منجر می ساخت و میر غیاث-
 الدین منصور ، بلا حصول مقاصد ، به جانب شیراز مراجعت فرمود و مولانا خلیل الله
 منجم کاشی این رباعی را در سلك نظم آورد .

رباعی

ای میر به القاب مقید رفتی نوشته ترا خلیفه حق رفتی
 تعظیم تو آخر نه چو اول کردند [افسوس^۳] که نیک آمدی و بدر رفتی
 در مرتبه اول که خاتم المجتهدین ، وارث العلوم سید المرسلین ، شیخ علی ،
 از عراق عرب متوجه پایه سریر خلافت مصیر شد ، در میانه^۴ [ایشان] طریق

۱ - س : به برادر زاده او - م : به حسین میرزا برادر اوداده او را ملقب به خان فرمود .

۲ - م : شرح مطالع و حاشیه آن .

۳ - م : القصه .

۴ - م : در میانه او و حضرت میر غیاث الدین محمد .

محبت ظاهری سلوک بود . میر قرارداد که شیخ در نزد او شرح تجرید مولانا علی قوشچی را بگذراند و وی در خدمت شیخ علی کتاب قواعد خواند . میر گفت که به واسطه استفاده کلام [این هفته خوب نماید]^۱ و به واسطه افاده فقه هفته آینده . آخر الامر [شیخ علی]^۲ یک دو درس از امور عامه شرح تجرید بر میر گذرانید و در هفته ای که مقرر بود که میر درس فقه بخواند ، میر تمارض کرده [درس نخواند]^۳ . فی الواقع ، بعد از محقق بارگاہ قدسی ، خواجہ نصیر الدین محمد طوسی هیچکس در اعلام مذهب حق جعفری و ملت ائمه اثنی عشری زیاده از آن حضرت سعی نمی کرد و در منع و زجر فسقه و فجیره و قلع و قمع قوانین مبتدعه و در ازاله فجور و منکرات و اراکه^۴ خمور و مسکرات و اجرای [حدود]^۵ و تعزیرات و اقامت فرایض و واجبات و اوقات جمعه و جماعات و احکام صیام و صلوات و تفحص احوال امامان و مؤذنان و اندفاع شرور مفسدان و مودیان و انزجار مرتکبان فجور به حسب المقدور مساعی جمیله به ظهور رسانید و عامه عوام را به تعلیم شرایع احکام اسلام ترغیب و تکلیف نمود . در این سال از عالم فانی انتقال نمود و نعش او را به موجب وصیتش نقل حایر کربلا کردند و در آن جادفن نمودند .

۱ - م : ساعت این هفته خوب است .

۲ - س ندارد .

۳ - م : مجلس درس منعقد نگشت .

۴ - س : عراقه - م ندارد

۵ - س : درود

گفتار در قضایابی که در سنه اثنی و ثلاثین و تسعمایه واقع گردیده

محرار به نمودن شاه دین پناه با امرای استاجلو

در این سال، به واسطه قطع الكا، امرای استاجلو آغاز مخالفت کرده كپك سلطان در اوایل شهر رجب، از طریق خلیخال به سلطانیه آمد. منتشر سلطان و قلیج خان و كرد بیک و بدر بیک به وی ملحق شدند و متوجه میدان قتال گردیدند. چون دیو سلطان و چوهه سلطان از مخالفت امرای استاجلو واقف گشتند با لشکری که محاسب خیال از استیفای اعداد ابطال رجال آن عاجز آید در خدمت شاه دین پناه متوجه ایشان شدند و در موضع سکسنجک نزول نمودند و در خاطر امرای گذشت که نوبت دیگر با كپك سلطان طرح مصالحه اندازند و نایره آن فتنه را به آب تدبیر منطقی^۱ سازند و غبار وحشت و آتش فتنه که در میان برخاسته و بر افروخته است به زلال موعظه و نصیحت فرو نشانند. قاسم خلیفه ورساق را به رسم رسالت نزد امرای استاجلو ارسال نمودند و در باب تمهید اساس وفاق و قطع شجره نفاق فصل مشبع پیغام فرمودند. خلیفه ورساق به مقتضای نص و ان طائفان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما^۲ عمل نموده دراعه موافقت پوشیده دست صلاح از آستین صدق بیرون آورده به نزد كپك سلطان آمد و در صلاح جانبین سعی بلیغ نمود، اما تقدیر آسمانی غالب آمده شرار مشتعل گشت و قطع رشته خصومت جز به تیغ تیز تعلق نگرفت و مخاطبات و معاتبات و مطاعنات به مضاربات سرایت کرد و نصایحی نافعتر از آب زلال و سحر حلال نزد ایشان به سان خاک خوار و بی مقدار گشت و مواعظی روشنتر از نور و نارپیش او چون باد

۱ - س : منافی

۲ - سورة الحجرات ۹ - م این آیه را ندارد.

بی وزن و بی اعتبار شد.

نظم

بود کز آواز خوش بی نصیب چه حظ مرده را از علاج طبیب
 به نادان بود پند بس ناصواب نشاید نصیحت نوشتن بر آب

و در افروختن آتش پیکار آتش پای گشتند و به باد کاهکاری خاک در چشم
 وفا داری انداخته و عنقه صفت سر پرش و فضول در پس قاف فتنه کشیدند . با
 لشکر جرار چون مهر سپهر تیغزن و سپردار و به سان سماک و شهاب نیزه ور و
 خنجر گذار ، مانند آتش در ریاح آورد با جوش و خروش و به کردار آب از باد
 ناورد به جوش متوجه میدان قتال و جدال شدند و از هر دو طرف به تصفیة صفوف
 و تهیه اسباب رماح و سیوف قیام نمودند و از این جانب قلب سپاه به فر طلعت شاه
 دین پناه آرایش بدریافت^۱ دیوسلطان و چوهه سلطان در خدمت آن حضرت توقف
 نمودند . در میمنه برون سلطان تکلو و قراجه سلطان [تکلو]^۱ و اخی [سلطان
 تکلو]^۱ ایستادند و در میسره دمری سلطان شاملو و ذوالقدر اوغلی محمدخان قرار
 گرفتند و جنود استاجلو را ، از طرف قول ، چشم امید به نور ماهچه لوای کپک -
 سلطان روشن بود و بر انغار از فر و شکوه منتشا سلطان مستحکم می نمود و جوا انغار از
 لعمان تیغ و سنان قزاق سلطان^۲ آرایش داشت و چون آن دو سپاه کینه خواه به این
 ترتیب به یکدیگر رسیدند ، زمانه را دل از حسرت خون شد که چنین دولشکر از یک
 جنس بایست که به موافقت یکدیگر اعدای دولت را منکوب و دشمنان مملکت

۱ - س ندارد

۲ - م : قازق سلطان

را مقهور گردانیدندی. ^۱ کپک سلطان [و منتشا سلطان بر امرای تکلو] ^۲ اسب
انداختند و از گردنعال مر کبان چشمه آفتاب پیوشید و از غبار سم اسبان بسیط
غبرا پرده اغبر بر سر کشید.

نظم

نمودار گشت از غبار سمند زمین دگر بر سپهر بلند
ز کردی که از چشم افلاک ریخت زمین بر سر از دست خود خاک ریخت
کپک سلطان و منتشا سلطان ، چون رعد در نیسان و برق در نیستان ، می
جوشیدند و می خروشیدند و از هر دو طرف می تاختند و مبارز می انداختند . به هر
ضرب شمشیری شیری به جانب عدم روان می ساختند و به هر زخم پیکانی پهلوانی
را بر خاک هلاک می انداختند .

نظم

به هر جا که ایشان نهادند پی تو گفتمی که افتاد آتش به نی
زمین را ز خون باز نشناختند همی اسب بر کشتهگان تاختند
همه رزمگه کشته ^۲ بد کوه کوه به هم بر فکنده ز هر دو گروه
شکست بر تکلو افتاد ، برون سلطان و قراجه سلطان به قتل آمدند .
استاجلو بیان ایشان را تعاقب کرده در پس قلب گردانند . پادشاه سلیمان مکان
با فوجی از قورچیان بر ایشان حمله [نمودند] ^۴

نظم

ثوابت شکوه و ملایک سپاه گل باغ اقبال طهماسب شاه

۱ - س : می گردانیدند

۲ - م : و امرای استاجلو بر تکلو بیان

۳ - س : گشته

۴ - س : می نمودند - م : پادشاه عالم پناه با فوجی از قورچیان کینه خواه .

بجنبید بر عزم جولان دلیر به آهنک میدان چوغرنده شیر

[کپک سلطان چون شهباز بلندپرواز چتر همایون را بال اقبال گشاده دید مرغ صفت پابست اضطراب کردید . پای از میدان جنگ باز کشید . عنان به دست نامرادی داده با جمعی اندک و خوفی بسیار به وادی فرار شتافت . قورچیان ایشان را تعاقب نموده جمعی را به قتل آوردند . امرای استاجلو ، به حدود ابهر ، آمدند . در آن جا ایلغار [تکلو]^۱ بدیشان رسیده ناچار پناه به مظفر سلطان حاکم رشت بردند :

مظفر سلطان هشت هزار پیاده به مدد ایشان فرستاد . چون این خبر به اردو رسید ، شاه دین پناه اردو را در خلخال گذشته ایلغار فرمودند . دیو سلطان و چوهر سلطان و محمدخان ذوالقدر اوغلی و اخی سلطان و دمری سلطان را منقلای گردانید . چون ایشان به حوالی خرزویل رسیدند ، ناگاه کپک [سلطان]^۱ و منتشا سلطان و قازاق^۲ سلطان و کردبیک و بدر بیک و قلیچ خان قلب و میمنه و میسره را آراسته مانند شیرژیان و ببر دمان از جنگل گیلان بیرون آمده در برابر ایشان صف آرای شدند و آن دو لشکر خونخوار و آن دو دریای زخار به تموج آمدند و غبار معرکه پیکار تصاعد نمود و شمشیر آبدار سرهای سران را بر خاک مذلت انداخت ،

نظم

فرو ریخت چندان سر و دست و پای

کاز آن جنس خالی نشد هیچ جای

بیارید چندان نم خون ز تیغ

که صد سال باران بیارد ز میغ

۱ - س ندارد

۲ - ن : قازان - م : قازق

آخر الامر نسیم ظفر ربانی بر پرچم امرای شاهی وزید. کپک سلطان پای در وادی فرار آورده امرا ایشان را تعاقب کردند و اکثر کیلکان را به قتل آوردند و کپک و منتشا^۱ کبک و ش از مخایب عقاب خلاص گشته به مشقت تمام به کیلان رفتند.

گفتار در معاربه نمودن بابر پادشاه با افغانان

و مستولی شدن وی بر بلاد هند

در این سال، پادشاه بهرام تهور، ظهیر الدین محمد بابر، متوجه ولایت بهره کشت. چون سپاه افغان از توجه پادشاه عالی جاه خبر یافتند آن دیار را انداخته فرار نمودند.

بابر پادشاه آن ولایت را به یکی از ملازمان سپرده به صوب کابل عود نمود. در این سال به طرف لاهور روان شده آن بلده را نیز تصرف نمود. سلطان ابراهیم که والی هند بود، بالشکر از ریگ بیابان افزون و از حساب محتسبان بیرون با اخیال کوه پیکر عفریت منظر.

بیت

همه ژنده فیلان گردون شکوه به تندی چو دریا به هیکل چو کوه
متوجه میدان قتال گردیدند. به خیال آن که بابر پادشاه از آمدن او آگاه
گردد و لاهور را گذاشته به کابل مراجعت نماید. به خلاف تصور، بابر پادشاه تیغ
کین از نیام آخته و رایت نصرت آیت افراخته و با جیش نامعدود به صوب سلطان
ابراهیم روانه شد و در موضع پانی پت تلاقی فریقین دست داد و کرد میدان بر فرق

۳ - م، ن: منتش

۴ - م: نه ره

فرقدان نشسته و آن دو گروه با شکوه چون زنبوران خشم آلود در یکدیگر افتادند و [کرز]^۱ و شمشیر بر فرق یکدیگر نهادند .

شعر

ز برنده شمشیر تارك شكاف شكاف اندر آمد ز تارك به نواف
 کران کرز درد سر سروران وزان درد سر سروران سر کران
 ندای فلکی و صدای ملکی به گوش هوش بابر پادشاه می رسید که الم تر
 کیف فعل ربك باصحاب الفيل^۲ جنود سلطان ابراهیم اخیال را پیش راندند و سپاه
 جغتای به ضرب تیر و تفنگ اکثر ایشان را مجروح و بی روح ساختند .

بیت

ز هر گوشه فیلان خرطوم جنگ چو قندیل پر شد ز تیر خدنگ
 هندوان از میدان ستیز روی به [بیابان]^۳ کریز نهادند . در آن دیار از
 ایشان دیار نماند .

نظم

گریزان شده زنگی خانه سوز بدان سان که خیل شب از ترك رموز
 رمیدند دیوان ز جان نا امید چو زاغان ز پرواز باز سفید
 سپاهان^۴ برابر به خاک سپاه چو سایه شده پایمال سپاه
 ز برق تفک گرم و سر کش همه گریزنده چون دود از آتش همه
 سلطان ابراهیم همعنان خوف و بیم پناه ویرانه‌ای برده ملازمان بابر پادشاه
 او را گرفته به قتل آوردند و حکومت دهلی را به قتل قدم داده روانه آگره
 کردید و بلاد هند را متصرف گشت .

۱ - س : تیر - شاید هم : تبر - م : تیغ

۲ - سورة الفیل ۱

۳ - س : میدان - الف : ویرانه - م : وادی

۴ - م ، س سپاهان .

گفتار در گرفتن عبید خان [ازبک] شهر طوس را

چون اختلاف امرای در گاه و قتل خواجه حبیب الله و استیلای شامیان [بی راه] و مردن دورمش خان و قتل برون سلطان و پریشانی خراسان به عبید خان رسید، از آب آمویه عبور کرده به مرو آمد. آنگاه با خیل^۱ و سپاه روانه شهر طوس شد. [با زمره ای از سلطانان و بهادران به ظاهر آن بلده خرامید]^۲ و آن شهر را چون دایره در میان گرفت. در آن زمان خانه کوچ برون سلطان در آن مکان بود و غازیان به دفع و منع ایشان از شهر بیرون آمده مقابله نمودند و زمان کشتش و کوشش از صبح تا رواح امتداد یافت و غازیان به شهر در آمدند و عبید خان ایشان را احاطه نمود و غازیان مدت چند ماه^۳ در آن محاصره مصابرت می نمودند. در آن اثنا، نائره^۴ جوع در کانون سپاه محصوران به غایت شیوع یافت و دود دل کرسنگان از کره نار در گذشت و قکت ذخیره به مرتبه ای رسید که چرم کهنه را جوشانیده می خوردند و بعضی که اسب داشتند رک ایشان را کشاده خون را تناول می کردند و به جهت علیق اسبان چوب تراشیده به عوض گاه می دادند.

نظم

فشرد آن چنان قحط پای ثبات که نایاب شد نان چو آب حیات
 کرسنه شکم بر نمود دوخت چشم که همسایه گوشت بودست و پشم
 و غازیان نزد حکام خراسان فرستاده کوماک طلبیدند. هیچ کس به فریاد

۱- م، س : ندارد.

۲- س : فیل.

۳- م ندارد.

۴- م : شش ماه.

نرسید. محنت محصوران از حد طاقت در گذشت. جنود ازبکیه بر ایشان مستولی شدند و ولایت معهود به تصرف آن قوم مردود درآمد. عبید خان یکی از معتمدان خود را در آن جا گذاشته روانه استرآباد گردید.

گرفتن کسکن قرا سلطان ازبک بلخ را

در این سال، کسکن قرا سلطان ولد جانی بیک سلطان در هنگام درو محصول، با بسیاری از ازبکان مجهول، به ظاهر بلخ آمد. محمد زمان میرزا در آن بلده متحصن گردید. بعد از دو سال، بابری پادشاه وی را طلب نموده، محمد زمان بلخ را گذاشته متوجه آگره گردید. کسکن قرا سلطان بر بلخ مستولی شد. میرزا محمد زمان به آگره رسید. بابری پادشاه وی را رعایت کرده مبلغ هزار تومان الکا بدو عنایت نمود.

جنگ زین الدین سلطان با جغتای بهادر

در این سال، جغتای بهادر با سه هزار سوار [آلچین] پوش با جوش و خروش به تاخت خراسان آمده غارت کرده عالم مراجعت بر افراشت. چون زین الدین سلطان شاملو حاکم اسفرا این این خبر را شنید، محمود بیک را با جمعی از ملازمان به جنگ ازبکان ارسال نمود. در شش فرسخی اسفرا این، سپاه ظفر قرین به ازبکان بی دین رسیدند. از طرفین دست به آلات نبرد بردند. کشش و کوشش به آن مرتبه انجامید که از این جانب که ششصد سوار بودند سیصد کس کشته شدند و از جانب ازبک که سه^۲ هزار بودند هفتصد نفر به قتل آمدند و شب از طرفین [به موافقت شهسوار گردون عنان از میدان کارزار بر تافتند. سپاه

۱- م : آلچین - م : جبه پوش .

۲- م : سی هزار .

از بک راه بخارا پیش گرفتند و غازیان به اسفراین عود نمودند . [۱]

وقایع متنوعه

در این سال ، شاه دین پناه در قزوین قشلاق نمودند .

هم در این سال ، کار کیا احمد حاکم لاهیجان در قزوین به خدمت پادشاه ظفر قرین آمد منظور نظر گشته به وطن خود مراجعت نمود .

کشته شدن خواجه حبیب الله

خواجه حبیب الله ساوجی ، وزیر دور مش خان، روزی به بازی نرد مشغول بود . جماعتی شاملویان که مرسوم بدیشان نرسیده بود نزد خواجه آمده آواز بلند کردند که چون مواجب به دست ما نمی رسد از نو کری ما را اخراج کن . خواجه گفت شما را رخصت دادم . ایشان در برابر گفتند پس چیزی بنویس که خط راه باشد . خواجه از کمال غرور دوات و قلم طلبیده [به دست خویش رخصت ایشان] ^۱ نوشته مهر کرده بدیشان بسپرد و شامیان در زمان نزد یار احمد خلیفه که سردار ایشان بود رفتند و کیفیت سخن خواجه را به وی گفتند . یار احمد به اتفاق ایشان خانه خواجه را احاطه کردند . ملازمان خواجه به دفاع مشغول شدند . آخر شامیان زور آورده [دو] ^۲ پسر خواجه را به قتل آوردند و تمامی اقربا و نوکران خواجه را که قرب صد نفر بودند شربت فنا چشایندند . درویش - بیک روملو خواجه را گرفته . مشارالیه التماس نمود که مرا نزد سام میرزا برید . اگر کشتنی باشم مرا بکشید . درویش بیک جامه بر سر او انداخت که کسی او را نشناسد . بعضی از شامیان او را شناخته به قتل آوردند .

۱ - م : [هر کس به مقر خود باز گشتند .]

۲ - م : چیزی .

۳ - س ندارد .

وی به غایت کریم بود^۱ و در ماه رمضان هر کس که استعداد گوشت خریدن نداشت، زیاده از آنچه در آن ماه او را کافی بود به وی دادی. در اوایل زمستان به محتاجان عور جامه های پنبه دار و پوستین حرارت شعار^۲ ارزانی داشتی و مقرر کرده بود که [مریضان محتاج اسباب علاج از شربتخانه اوستانند]^۳ و یکی از ملازمان خود را تعیین کرده بود که هر روز [در اطراف ولایت گردیدی غربی که فوت شده باشد او را کفن دادی و از مردم اکابر]^۴ کسی که به صحبت او می رسید، از وی می پرسید که اگر در جوار تو محتاجی [یا طالب علمی]^۵ باشد مرا اعلام کن [تا احتیاج او را بر آورم].^۶

گفتار در قضایائی که در سنه ثلاث و ثلاثین و تسعمایه واقع گردید محاربه نمودن [دیو سلطان و چوهره سلطان و امرای استاجلو در موضع شور و شکست یافتن ایشان]^۷ و کشته شدن کپک سلطان

کپک سلطان از آن زمان که از دستبرد دلاوران به کیلان رفته بود، روز و شب در فکر آن بود که چهره مراد در آینه مقصود به چه وجه روی نماید و کدام منصوبه مهتر امید از ششدر غم بیرون آورد. بنا بر آن، در آن اوان، با سپاه فراوان از کیلان رایت عزیمت به طرف اردبیل بر افراخت. بادنجان سلطان

۱- م: کریم و اهل.

۲- م: حرارت دار.

۳- م: هر مریضی که به شربت خانه او راه برده چه ضرورت داشته باشد بدو دهند.

۴- م: در اطراف و جوانب شهر و ولایت می گشت و هر غربی که فوت می شد

تکفین و تجهیز او می کرد و از اکابر و اصاغر.

۵- م ندارد.

۶- م: و اکثر طلبه علوم آن شهر و غیره از انعام او محظوظ می شدند.

۷- م: استاجلو و تکلو در هرور و شکست استاجلویان.

روملو که عمر شریفش نود مرحله از مراحل زندگی طی کرده بود به واسطه کبر سن خللی تمام به جوهر عقلش راه یافته در اردبیل ساکن بود. به اتفاق ایقوت بیک روملو و مقصود بیک چینی و امرای طالش و قرب سه هزار و هشتصد سوار به استقبال شتافت. در قرا دره به یکدیگر رسیدند و در برابر هم صف آراستند. منتشا سلطان با فوجی از [غازیان] که غبار معرکه را تویای دیده دولت دانستندی و آب حیات را از ظلمات رزمکه جستندی بر قلب ایشان حمله نمودند. بادنجان سلطان با وجود لشکر بسیار و غرور بی شمار، غبار بی ناموسی بر فرق خویش بیخته از پیش اندک نفر فرار اختیار نمود و استاجلویان ایشان را تعاقب کرده احمد آقا چارشلو در آن اوان توغاچی [قازوق سلطان] بود. بادنجان سلطان را به قتل آورده سر وی را به نزد امرا آورد. استاجلو به شهر اردبیل در آمدند. احرام زیارت حضرت سلطان اولیا شیخ صفی الدین اسحق بسته به ادب تمام و غایت [تعظیم و] احترام شرط زیارت به جای آوردند و علم عزیمت به جانب تبریز بر افرختند. چون خبر قتل بادنجان سلطان در ستیز و رفتن امرای استاجلو به تبریز به شاه دین پناه رسید، دیو سلطان و چوهه سلطان و ذوالقدر اوغلی عهده خان را با هشت هزار سوار نیزه گذار و هزار قورچی [خاصه شریفه] ^۲ به جنگ ایشان فرستاد. امرا به سرعت تمام به طرف معاندان ایلغار نمودند. در آن زمان استاجلویان به تبریز رسیدند. چون از آمدن دیو سلطان خبر یافتند به چخور. سعد شتافتند. امرای وافر تهور چون به حدود شرور رسیدند، ناگه کپک سلطان با دلاوران که صخره از تیغ کوه گذار ایشان ذره گشتی و ذره از نوک پیکان موشکاف هر یک به صد پاره شدی پیدا شد قرب هزار سوار.

نظم

کهر وار در بحر فولاد کم

همه بر ستوران فولاد سم

۱- س ندارد. م: سواران.

۳- س ندارد

۲- م: کپک سلطان.